

نقدی بر کتاب اشکانیان ناصر پورپیرار

«پارتیان از دست محققان هم زمان ما همان قدر گزند دیده اند که از دست جانشینان خویش یعنی ساسانیان». این سخنی است که «ریچارد ن. فرای» در کتاب خویش «میراث باستانی ایران» بیان داشته است. اگر چه دیدگاه های تاریخی وی مانند بسیاری دیگر از مستشرقان غربی نمی تواند مورد قبول من باشد ولی نمی توانم این گفته او را حقیقی زنده ندانم و شاهد این گفته «فرای»، گزند موحشی است که اخیراً از جانب آقای پورپیرار بر این سلسله تاریخی رسیده است. آقای پورپیرار قبلاً در جوابیه ای که به نقد من تحت عنوان «پورپیرار و تحریف در تاریخ آذربایجان» در نشریه نوید آذربایجان مرقوم فرموده بودند، این توصیه را داشتند که من این کتاب را بخوانم و پس از دریافت درست مطالب آن (!) درباره جعلی بودن امپراتوری اشکانیان و هم چنین اشتباه موحش مورخان آذربایجان که اشکانیان را ترک دانسته اند پاسخ بدهم! اینک که به همت دوستی این کتاب به دستم رسید آن را خواندم وقت آن است که پاسخ خود به پرسش های ایشان را به صورت یک «نه ی مطلق» ادا بکنم. مطالب کتاب اشکانیان به یک کلام مشحون از خیال پردازی های چندش آوری است که با واقعیت های تاریخی ایران فاصله های کیهانی دارد و ملموس ترین داده های تاریخی منابع غربی و شرقی و اسلامی را با ادبیات سُخره آمیزی به ظن خود نفی می کند. من در اینجا تأسف عمیق خود را از آلوده شدن دیدگاه ارزنده و مثبتی که نخستین بار در سال ۱۳۷۶ از جانب آقای عبدالله شهبازی در موضوع تاریخ نگاری ایران عصر پهلوی در قالب باستانگرایی آریایی ارائه شد^۱ و سپس از طرف آقای پورپیرار به صورت رادیکالیسم شده ای اقتباس و به ابتدال کشیده شده است، بیان داشته و به نقد گوشه هایی از کتاب اشکانیان می پردازم.

۱- آقای پورپیرار می گوید: «تمام امپراتوری اشکانیان خیال پردازی های شخصی سرجان ملکم مامور وزارت خارجه انگلستان است و این خیال پردازی شخصی سرجان ملکم را «جورج راولینسون» با تالیف کتاب «ششمین پادشاهی بزرگ شرق در سال ۱۸۳۷ میلادی تکمیل کرده است» (نوید آذربایجان شماره ۳۱۰؛ دوازده قرن سکوت بخش دوم، ص ۱۰۰). در خصوص اینکه سرجان ملکم و جورج راولینسون کارگزاران وزارت خارجه انگلستان بوده اند و تالیف کتابهایشان نیز بدو در راستای توسعه ی مستعمراتی انگلستان صورت گرفته شُبّه ای نیست اما این وابستگی به انگلستان و شهروند انگلیس بودن دلیل جامع و موجهی نیست که بپنداریم آن ها برای پرکردن به اصطلاح شکاف (!) ششصد ساله میان دو سلسله هخامنشی و ساسانی، در یک تلاش شصت ساله ای در فاصله ی ظهور کتاب «تاریخ ایران» سرجان ملکم (۱۸۲۷ میلادی) و کتاب راولینسون «ششمین پادشاهی بزرگ شرق» (به حساب پورپیرار می شود ۱۸۷۷ میلادی)^۲ امپراتوری نوساز پانصد ساله ای به نام اشکانیان آفریده اند (!) (اشکانیان، ۳۰۲). این سخن که امپراتوری اشکانیان خیال پردازی شخصی سرجان ملکم است، سخنی واهی و از بیخ و بُن غلط است زیرا بیش از یک قرن پیش از راولینسون (و به تحقیق در سال ۱۷۳۲ میلادی) موضوع امپراتوری پارت در مآخذ متأخر اروپایی مطرح بوده است،^۳ بنابراین ابتدا بر این گفته ی پورپیرار خط قرمز پر رنگی می کشم.

۲- نکته ی بسیار مهمی که آقای جورج راولینسون در کتاب «ششمین پادشاهی بزرگ شرق» ابراز داشته، این است که اشکانیان غیر ایرانی (= آریایی) بوده اند.^۴ قطع نظر از ایراداتی که بر اصطلاحات غرب ساخته ایرانی و غیر ایرانی در حیطه ی زبان شناسی و قوم شناسی وارد است، غیر ایرانی و سکایی خواندن راولینسون مبتنی بر نویسندگان روزگاران قدیم است و دخل و تصرف عمده ای در این گزارش تاریخی صورت نگرفته است. و بر همین اساس است که اعتماد السلطنه در «دررالتیجان فی تاریخ بنی اشکان» می گوید که اشکانیان تورانی بوده اند و به غیر از مورخان آریائیسیت ایرانی که به عنف می گویند تورانیان هم آریایی بوده اند!^۱، هیچ محقق معتبر و بی غرضی در مترادف و یکسان بودن تورانیان با ترکان تردیدی نکرده است.

۳- آقای پورپیرار مدعی است که اشکانیان یا پارت ها از لحاظ ماهیت قومی همان یونانیان گریخته از شمشیر رومیان به سوی سلوکیان پس از فرو ریختن آتن بوده اند! البته او نمی گوید که سراغ این فراریان یونانی و رد پای آنان را از چه منبع مکتوب و موثقی أخذ کرده است، ولی ما قبلاً با این نوع اجتهادها و مهارت وی در هويت بخشیدن به فراری های تاریخ آشنا هستیم و نمونه ی بارز آن را در مورد خزرهای تُرک زبان دیده ایم که همان هخامنشیان فراری به قفقاز بوده اند! اما در مورد اشکانیان نکته ی باریکی نهفته است که اغواگری تازه ی او را برملا می کند و آن نکته این است که چطور «آریان» و «استرابون» مورخ و جغرافی نویس یونانی زبان، که هر دوی آنها در ایالت سیواس ترکیه به دنیا آمده و با پارت ها یا ارشاکیدها های ایران و ارمنستان برخورد داشته و به نوشتن تاریخ قوم پارت پرداخته اند، متوجه یونانی بودن پارت ها نشده اند اما پورپیرار ما بیست قرن بعد از آنها و در حالی که یونانی زبان هم نیست، متوجه یونانی بودن پارت ها شده است!!!

در اینجا باید به کودنی آریان و استرابون خندید و به تیز هوشی پورپیرار آفرین گفت! اما نمی دانم چرا دولت یونان و انستیتوهای تاریخ «آتن» تاکنون به این کشفیات جدید تاریخی آقای پورپیرار که با تلاش خستگی ناپذیر خود پرتو تازه ای به دوران حاکمیت پانصد ساله ی در تبعید و فراموش شده ی یونانی ها در ایران، هند، افغانستان، خراسان، قفقاز و آسیای صغیر (زادگاه آریان و استرابون) افکنده است (اشکانیان، ص ۶۷)، بی توجهی کرده و مدال افتخاری برای این کاشف بزرگ در نظر نگرفته اند؟! از این سکوت معنی دار مجامع علمی یونان حتم بدانید که آنها خبر درستی نشنیده اند.

۴- آقای پورپیرار مدعی است که «نخستین مورخین اسلامی نام «ارشک» را از نام یونانی «ارشکوس» منقور بر روی سکه های پارسی که در دوره ی اسلامی هنوز به وفور در گردش بوده ، استخراج کرده و با حذف پسوند یونانی «وس» نام «ارشک» را بیرون کشیده اند!!! (اشکانیان، ۲۷۰). این هم خیال پردازی و افسانه سازی جدیدی است در خور ذهن پورپیرار و در آن دو تحریف مدهش صورت گرفته. نخست اینکه نام ارشک (= ارساک) که ریشه ی واضح ترکی دارد، به نفع زبان یونانی مصادره شده است؛ و دوم اینکه نخستین مورخین اسلامی متهم شده اند که از روی سکه های در گردش پارسی دوره ی اسلامی اقدام به تدوین تاریخ اشکانیان کرده اند! این افاضه ی جدید اگر چه ارزش انتقاد هم ندارد، اما به دلیل اینکه ماهیت قومی و تباری

اشکانیان مورد سوء ظن، قلب و جعل قرار گرفته و مورخین اسلامی متهم به فعلی ناکرده شده اند، قدری بیشتر مورد بررسی قرار می گیرد:

الف- واژه «ارشک» که قبلاً از طرف خاورشناسان به نفع زبان به اصطلاح اوستایی مصادره شده است و آن ها می گویند از «ارشن» (arshan) اوستایی به معنی «مرد یا پهلوان» ریشه گرفته (میراث باستانی ایران، ص ۲۹۱) بدون شبیه واژه ای ترکی است و در هیچ یک از زبان های عالم واژه «آر» (ar) به معنی مرد یا پهلوان ریشه نداشته و مستعمل نیست الا زبان های ترکی. خاور شناسان ندانسته اند که خود واژه ی ارشن نیز نامی مستعمل در زبان های ترکی هست.

ب- واژه ارساک (= ارشاک) به احتمال قریب به یقین صورت اصلی بوده و به دلیل نبودن مخرج «ش» (sh) در زبان یونانی به صورت اصلی خود وارد زبان یونانی شده است. ماهیت جزء اول (ar=آر) شناخته شده است و جزء دوم «ساک» (sak) نام اصلی قوم ترک زبان یاکوت است. واژه ی ساک در دیگر لهجه های ترکی به معانی هوشیار و سالم و تندرست می باشد. «ارساک» با این وصف به معنی «مرد پهلوان» یا «مرد هوشیار و زرنگ» خواهد بود.

صورت دیگری از واژه شناسی «ارساک» پیشنهاد شده است که آن هم به زبان ترکی بر می گردد. به موجب این پیشنهاد که مربوط به «کردار» (kerdar) است^۷ و فیلیپ لوزینسکی آن را در کتاب خود «خاستگاه پارتی ها» آورده، نام سلسله ی ارسک (Ar- sac) (اشکانی) به صورت ار- خان (Ar- khan) درآمده و به عربی سلسله «اس- خان» (AS- khan) نامیده شده است. لوزینسکی می گوید: «کردار» در اثر فوق لقب gan (قان) به معنای «فرمانده، زبردست» را اثبات کرده است (خاستگاه پارتی ها، ص ۹۷). لیکن این بار هم خاور شناسی چون آلتهایم و اشتیل به بیراهه رفته و لقب قان (خان) را مأخوذ از واژه ی kav فارسی باستان (!) دانسته اند (مآخذ بالا، ۹۷).

ت- در بررسی فقه اللغه ای «ارساک» به دلیل اینکه این واژه هیچ ریشه ای در زبان یونانی ندارد، هیچ یک از علمای زبان شناس به زبان یونانی توجهی نشان نداده اند. حال آقای پورپیراز که اخیراً زبان شناسان هم شده و ما با نمونه هایی از واژه شناسی او دریافتن معانی درست داریوش (= دریاوش!!!) و اورمزد (= سرزمین بخش!!!، مرکب از اور سومری به معنی سرزمین + مَزَد = mazda فارسی باستان؟ به معنی مُزد = mozd در فارسی امروزی) آشنا شده ایم، واژه ی قلابی (Arxy) را به عنوان ریشه «ارشک» در زبان یونانی معرفی کرده است (اشکانیان، ۲۸۶) و یونانیان را متهم می کند که اجازه داده اند اشکانی سازان- که اکثریت آن ها هم غیر یونانی هستند- معنی واژه ی «ارشاکوس» را از فرهنگ های جدید! (و نه قدیم) یونانی حذف کنند (اشکانیان، ۲۸۳). نمی دانم چرا یونانیان و زبان شناسان آن ها در این مورد خاموشند و به یافته های این غیر یونانی هم وطن ما کم بهاء می دهند؟ لابد آن ها از وجود معانی معلوم برای واژه «ارساک» در فرهنگ نامه های قدیمشان خیردار هستند که دم بر نمی آورند و لبی تر نمی کنند؟! من به پیروی از پورپیراز «رومی» ها را هم به علت همراهی با اشکانی سازان تقبیح می کنم چرا که واژه «ارسکوس» در فرهنگ های آنها هم بدون معنی است!

ج- به راستی اگر مدال افتخاری برای پژوهشگران تاریخ پارت (= اشکانی) در نظر گرفته شود به نظر من این مدال را ابتدا باید به راولینسون به دلیل غیر ایرانی و سکایی خواندن پارت ها، و سپس به اعتماد السلطنه به دلیل انعکاس تورانی (= ترک) بودن اشکانیان در ایران و در مرحله سوم باید به ظل السلطان قاجار (فرزند ناصرالدین شاه و نویسنده تاریخ مسعودی) به دلیل صراحت در ترک ایرانی خواندن اشکانیان، باید داد هر چند هر سه نفر مذکور شاگرد مکتب آریائیسیم هستند!

ج- حصه بزرگی از پارت ها چنانکه من در مقاله «نژاد آریایی انگاره ای موهوم» (نوید آذربایجان، شماره های ۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱) گریزی بدان زده ام بر اساس تحقیقات جدید ترک بوده اند. مورخان رومی و یونانی هم عصر اشکانیان، آن ها را از قبایل سکایی دانسته اند. نام سکا (= ساک) خود ریشه در زبان ترکی دارد و چنانکه در یکی از مقاله های گفته ام آریائستی چون «آرتورکنت گوینو» ماهیت سکاها را در ترک ها یافته است (رک: سفرنامه ی گوینو، «سه سال در آسیا، ص ۲۸۲).

ما به خوبی می دانیم که در محافل اروپایی دو نظریه ی متفاوت درباره ماهیت تباری سکاها که به گفته ی مؤلفان قدیم پارت ها شعبه ای از آنها بوده اند ارائه شده است. بعضی از محققان اروپایی آنها را جزء طایفه ی هون و برخی دیگر تُرک یا مغول می دانند. عده ای هم هستند یا بودند که اصل آنها را از اویغورهای آلتایی دانسته اند. در مقابل این جمع، عده ای دیگر سکاها را جزء هندو اروپاییان می دانند.^۸ هر دو طیف برای اثبات گفته های خود دلایل خاص خود را دارند و ماحصل اینکه امروزه، این نظریه ی تعدیل شده به میان آمده که سکاها (= ساک ها) اقوام گوناگون و مختلطی بوده اند. من به عنوان یک پژوهشگر تاریخ باستان بدون اینکه در صدد جدل با این اصل تعدیل شده باشم معتقدم که عنصر غالب در میان سکاها ترک بوده است به دلیل اینکه خود واژه ساک (= سکا) ریشه ی ترکی دارد و همانطوری که گفتم ساقا یا ساخا نام اصلی ترک های یاکوت است و مسکن اولیه این قوم تُرک زبان ناحیه ی مینوسینسک در جنوب سبیری بوده است (رک: اقوام مسلمان اتحاد شوروی، ۴۹۰). دلایلی که برخی از دانشمندان به نفع هند و بودن سکاها از طریق ریشه شناسی نام سکا ارائه کرده اند بیشتر به سود عنصر ترک است تا هند و اروپایی. مثلاً پروفیسور بیلی می گوید که کلمه «سکا» به معنی مردان است و از ریشه «ساک» به مفهوم «نیرومند بودن، چیره دست بودن» است و در ریگ ودا آن را هم چنان لقب مردان به کار برده که مؤید معنی فوق است (میراث باستانی ایران، ۷۰). اما این خُرده را می توان بر پروفیسور بیلی گرفت و به او یادآوری کرد که مفهوم نیرومند بودن واژه سکا (= ساک) امروزه فقط در واژه ترکی «ساق» موضوعیت دارد.^۹

پروفیسور بیلی در ریگ ودا نام های داهه و آله مانی (Alemmani) را اساس گرفته که گویا هم به معنی مردان است و هم نام قبیله (میراث باستانی ایران، ۴۱۶). اما او شاید نمی دانسته که واژه «آلمان» خود ترکی است و خود «ریگ ودا» متأثر از واژه های دقیقاً ترکی و آسیایی تاتا (= دده، پدر) و نانا (= ننه، مادر) است (رک: جلالی نائینی، ریگ ودا، ص ۴۱). پروفیسور بیلی و پروفیسور ریچارد ن. فرای برای فهم واژه ی «ساک» و «سکا» بهتر می بود که کلمات ترکی - سکایی کومیز (شیر تخمیر شده مادیان)؛ دون = Don (جامه و لباس)؛ تومان (ده هزار) را مورد تحقیق قرار می دادند و می اندیشیدند که نام نیای سکاها،

تاریختای یونانی شده چه نسبتی می تواند با تورانگیتای علی الظاهر مغولی (نام همسر هلاکوخان) و «توروشکا»ی منابع هندی، نام سلسله ی سکایی طخارستان^۱ (= توخارستان)، همسایه ی بلافضل شرقی ارساکیدها (اشکانیان) دارد!

آیا ظهور دولت تُرک تبار (هون تبار) «کوشان» به جای سلسله ی «توروشکا» در افغانستان بیانگر جابجایی قدرت در میان قبایل تُرک و شاهی بر غالبیت غنصر تُرک در ایران شرقی عصر اشکانی نیست؟ یکی دیگر از فقهای فقه اللغه به نام «سنزمرنی» می گوید که کلمه ی «سکا» از ریشه ی ایرانی ساک به معنی «برو- روان شو- بدو» است (!؟). آیا این عالم فقه اللغه اندیشیده است که این تعبیر می تواند نشانی از ماسخوذ بودن این واژه از مصدر «سکَمک» ترکی به معنی جست و خیز کردن و تاختن اسب باشد؟ مصدری که در برهان قاطع به صورت جعلی «سکیزیدن» به معنی جست و خیز کردن و تاختن آمده است. اغتشاشی که خاورشناسان جدید در ماهیت قومی آزی ها، پازی ها، توخارها و ساکار اوک ها یا همان یوئه چی های منابع چینی که به عمر دولت یونانی باختر خاتمه دادند، به وجود آورده اند، هیچگاه نمی تواند اعتراضات اولیه آن ها را که یوئه چی ها از عناصر ترک و مغول بوده اند (رجوع کنید: لغت نامه دهخدا؛ حسن پیرنیا ۲۲۵۵-۲۲۶۰؛ محمد جواد مشکور، تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان، ۱۶۱) پاک بکند. و هم چنین نمی تواند خدشه ای به این گزارش تاریخی پروکوپوس در سده ی ششم میلادی که هیاطله را طایفه ای از نژاد هون (= ترک) معرفی کرده است وارد کند. التقاطی گری های خاور شناسی چون ریچارد ن. فرای در کتاب «تاریخ بخارا» دایر بر اینکه هفتالیان (هیاطله) مخلوطی از عناصر تُرک و آلتایی و هندو اروپایی بوده اند (صفحات ۲۸-۲۷) ذره ای از اعتبار گزارش های تاریخی مورخان مسلمان چون طبری و مسعودی در تُرک نامیدن کوشان ها و هیاطله کم نمی کند.

ذ- آقای پورپیرار که می گوید لقب ارشکوس «یونانی» است (همان ماسخذ، ۲۶۸) ابتدا باید این جمله خود را از کتاب خود پاک کند که می گوید لقب ارشکوس «سلوکی» نیست (همان ماسخذ، ۲۶۱). ایشان چه تفاوتی میان زبان یونانی و زبان سلوکی دیده است باید روشن کند! تا آنجایی که من می دانم زبان سلوکی همان زبان یونانی است. و اما درباره ی مردود بودن معنی شناسی و ریشه شناسی واژه ی «مزدا» ی آقای پور پیرار قدری مفصل تر سخن می گویم:

خدایان کهن سامی و آسیانی آشور (= آهور) و «سوریش» یعنی خدایان آشوری ها (= آسوری ها) و کاسی ها خود برگرفته از واژه سور (= هور) هستند. سوریش خدای آفتاب کاسی ها است. واژه ی «خور» در زبان ایلامی به صورت «خون» و به معنی آفتاب است. «خون» ایلامی همان واژه امروزی ترکی «گون» (به معنی آفتاب) می باشد. صورت ایلامی خون به صورت «خوان» (xwan) در کتاب اوستا و به معنی خورشید آمده است و خدای آفتاب هندی «سوریا» نیز از واژه ی کهن «سور» (= هور) اخذ شده است. خدای «آسور» به همان هیئتی که در لوح ها و کتیبه های آشوری دیده می شود به توسط هخامنشیان أخذ و به توسط داریوش در سنگ نگاره ی بیستون بکار برده شده است. تحقیقات «امیل بنونیست» اوستا شناس غربی اثبات کرده است که ستایش خدای «اهورا مزدا» بسیار باستانی تر از مذهب مزدیسنا و دین آوری زردتشت بوده است.

وی با قبول معنی «سرور خردمند» برای این واژه ی مرکب که خیلی از خاور شناسان نیز این معنی را قبول کرده اند (ولی می توان در قبول آن شک کرد) می گوید: «نام مُجرّد «مزدا» نیز باستانی تر از دین آوری زردشتی است و برای ردّ این نظریه که مزدا اصلی کاملاً زردشتی دارد می توان دلایل بشمارای ارائه کرد. نام اهورا مزدا در فارسی باستان یک واژه ی واحد است و صورت ترکیبی خود را از دست داده، ولی در اوستا (در قسمت گات ها) دو جزء نام از یکدیگر جداست و هر یک از دو جزء ترکیب (اهورامزدا) به طور مستقل صرف می شود و در گاهان (گات ها) اغلب جدا از یکدیگر بکار می روند. یک چیز مسلم است و آن اینکه در زمان سرودن گاهان دو جزء نام اهورامزدا هنوز به طور مستقل به کار می رفت و سرایندگان گاهان تا آن حد اختیار و آزادی نداشتند که واژه ی مرکب کهنی را در هم شکنند و به صورت دو جزء مستقل بکار برند» (دین ایرانی، ۳۲-۳۱).

وی در بیانی دیگر می گوید: «عبارت سروران خرد» (اهورامزدا در صیغه ی جمع) که در گات ها آمده، به گروهی از اهوراها اشاره می کند که اهورامزدا یکی از آنان بوده و در رأسشان جای داشته است» (همان ماخذ، ۳۵). من مطالبی را در اینجا علاوه می کنم که مربوط به خدای مجرد «مزدا» است. اولین مطلب این است که خدای «مزدا» در میان مانناهای آذربایجان ستایش می شده و شهری که پایتخت مانناها شمرده می شود «مشتا» (=مزدا) همان داش تپه ی امروزی در نزدیکی میاندوآب است. علاوه بر باید بگویم که اسم «مزدا» به صورت «مشداکو» (=مزداکو) در اسامی فرماندهان زبردست مانناها از جمله در نام دو فرمانروای «آرات پاتی» و «آماکی» از ولایات مانناها در منشور جنگی سارگون دوم قید شده است (رک: تاریخ ماد، ۵۲۰-۵۱۹). «مشتا» صورت آشوری مزداست و قرائتی دیگر از نام «ماشداکو» (=مزداکو) به صورت «ماشدائوکو» در نام فرمانروای احتمالاً ماننایی- مادی ایالت «کین گاراکو» در لوح آشوری سارگون دوم (قرن هشتم ق.م) آمده است. از آنجایی که در زبان شناسی زبان های مشرق میانه پسوند «اوکو» (=کو) پسوندی هوریانی شمرده می شود؛ می توان استنتاج کرد که نام «مزدا» از زبان های هوریانی اخذ شده است. و با توجه به اینکه عنصر غالب در میان مانناها عنصر «هوری» بوده است (نظریه ی اسپیسر، منقول در باستان شناسی و هنر ایران، ص ۴۰) شکی در هوریانی بودن خدای «مزدا» باقی نمی ماند. خاورشناسانی که از منظر اوستا به تاریخ ماد نگریسته اند از جمله «ای.م، دیاکونوف» و «ادواردمایر» با مشاهده ی نام «مزداکو» در اسامی فرمانروایان زیر دست مانناها آن را نشانه ای از آغاز نفوذ زبان به اصطلاح اوستایی یا به عبارتی دیگر فارسی باستان- اگر چه این دو زبان با همدیگر تفاوت های اساسی دارند- در میان مانناها دانسته اند، ولی این استنتاج با توجه به ریشه دار بودن زبان هوریانی در شمال غرب ایران بی بنیاد است. «امیل بنونیست» انطباق اهورامزدا (= اسورامزدا) با «اسرامزش» (Assaramazas) یک متن بابلی مربوط به قرن هفتم قبل از میلاد به این امر موکول کرده است که ثابت شود در آن قرن یکی از دگرگونی های مهم دستگاه آوایی زبان های ایرانی (!)، یعنی تبدیل س (s) به ه (h) صورت گرفته است. اما او در این گفته ی خود به خطا رفته است. اول به این خاطر که تبدیل مصمت «س» به «ه» را در زبان های موسوم به ایرانی جستجو کرده (به جای ریشه یابی درست تاریخی واژه ی اهورامزدا) و دوم اینکه این تبدل صوتی (تبدیل س به ه) سیر

تاریخی معکوس داشته و ه (h) به س (s) در ازمه های خیلی قدیمی تری تبدیل شده است، نظیر تبدیل واژه ی هور به سور و تبدیل نام هورن به سورن یا هوریه به سوریه . این نکته که خدای «آسور» قدمتی چهار هزار ساله دارد خود گواه دیگری است بر نقض تردید «بنونیست» در خصوص انطباق اهورامزدا با اسرامزش بابلی. آقای عبدالله شهبازی مطلبی در این موضوع دارد که نقل آن خالی از لطف نیست. وی می گوید: «این نگاه که منشاء اهورامزدا و آیین های ایران باستان را در اقوام آریایی جستجو می کند و ریشه ی مشترک سنن فرهنگی و دینی ایرانی را در هند می جوید دیگر کهنه شده است. به عکس، امروزه محققین جدی به پیوند ایران با تمدن های خاورمیانه ای توجه می کنند زیرا این نگاه واقعی تر و مستندتر است. برای نمونه، به مقدمه مرحوم بهار بر «آلبوم تخت جمشید» آقای نصرالله کسرییان توجه کنید. بهار منشاء «اهورامزدا» را در تمدن های خاورمیانه ای کهن بین النهرین و مصر می بیند درست نیز همین است. همین مفهوم «اهورامزدا» را که «آشورا مزاس» کتیبه های آشور بانیپال است، با همان نقش و تصویر ما از آشوری ها گرفتیم و آشوری ها از مصری ها گرفتند و به نوبه خود هندی های ودایی از ما ایرانیان گرفتند. این همان هور- خدای خورشید مصری ها- است که در شاخه ی جنوبی، نزد یهودی ها به «یهوه» تبدیل شد و در شاخه ی شرقی نزد آشوری ها به خدای «آسور» و در نزد ایرانی ها به «اهورا». آریایی گرایان حتی توجه نمی کنند زبان و خط رسمی امپراتوری هخامنشی آرامی بود که نشانه ی پیوند آن با خاورمیانه است نه سانسکریت یا اوستایی که هیچ کاربردی در ایران نداشت و بعدها به بخش کوچکی از نواحی شرقی ایران وارد شد» (نظریه ی توطئه، صعود سلطنت پهلوی، تاریخ نگاری جدید در ایران، صص ۱۷۴-۱۷۳). من امیدوارم که آقای شهبازی افزوده های مرا بر سابقه و ریشه تاریخی واژه ی هور (= سور) شنیده باشد. واژه ی دین واژه ای سامی است و از زبان های سامی وارد قسمت های متأخر اوستا (وندیداد) شده است. و اما در مورد واژه ی پرن (= فرن) که اوستا شناسان و خاور شناسان بحث های زیادی روی آن ابراز نموده اند بیشتر به معنی «شکوه و فر» گرفته شده است. این واژه آنچنان که آن ها اقرار می کنند با کلمه ی هور به معنی «خورشید» از یک ریشه است (تاریخ ماد، ۳۴۵). و هم چنین می پذیرند که این واژه در زبان مادی «فرنه» (Ferna) تلفظ می شده است. ابراهیم پور داود می گوید: «هور (Hvar) ریشه اش کلمه ی سانسکریت svar = سور می باشد و به معنی خورشید است و در اوستا درگات ها خوان (xwan) و در فارسی هور و خُر (= خور) یا خورشید می گویم». (یشت ها، جلد دوم). اما پورداود به این مطلب توجهی نداشته است که کلمه ی سانسکریت «سور» (svar) ممکن است از زبان هایی باستانی تر از سانسکریت أخذ شده باشد و راه خطا پیموده است. به این ترتیب واژه ی پرن (=فرن) نیز اصلی آسیایی و سامی می یابد زیرا که از واژه ی هور= سور اشتقاق یافته است. پروفیسور ریچاردن. فرای در کتاب خود «میراث باستانی ایران» اقراری در مورد رایج بودن واژه «خورانه» در زبان ترکی کهن نموده ولی صورتی از هیأت ترکی کهن آن به دست نداده است. وی می نویسد: «واژه ی خوارنه در زبان های هندی مرادفی ندارد. این واژه مرادف واژه ی ترکی کهن یا حتی آلتایی به معنی «فضل خداوندی» و همانند لفظ ترکی اخیر قوت (qut) بود» (همان ماخذ، ۴۱۶-۶۹). آقای «فرای» در اینجا به مصداق مثل

آذربایجانی، تیرش را انداخته و کمانش را پنهان کرده است. اما بر ماست که با مراجعه به اصل منبع وی یعنی تألیف آقای «بیلی» (H.W.Bailey) تحت عنوان :

Zoroastrian Problems in the Ninth books. (oxford,1943),1-78cenry

مطلب را روشن کنیم . آنچه از این تتبع تقریباً فُشرده درباره ی قدمت واژه های دینی با به عبارت دیگر هزوارش های پارتهی اسنادِ نسا ، به خوبی بیانگر این واقعیت است که اشکانیان لغاتی را به کار برده اند که در اصل آسیانی و بعضاً سامی آنها تردیدی وجود ندارد. من به این اندیشه ی پورپیرار که معتقد است اهورامزدا با واژه های هور و خور ارتباطی ندارد و اهورا همان «ار» OR) آشوری به معنی سرزمین است و قعی نمی نهم و برای مزید اطلاع او می گویم که «اورو» به معنی شهر ریشه در زبان سومری دارد. و مزدا بر خلاف تصوّر کودکانه ی او هیچ ربطی با واژه مُزد = mozd امروزی ندارد. واژه ی مزدا در پشت ها به املاي mazdah و به معنی ظاهری حکیم است و واژه ی مُزد = mozd در یسنا به املاي mizda و به معنی مُزد = mozd است.



نقش عقاب بر روی یک مُهر هوری، ۱۵۰۰ ق.م



نقش هلال و ستاره بر روی یک مُهر سومری - تصویر

نشسته خدای سومری انا (EA) است

۱۲- آقای پورپیرار معتقد است که وجود نمادها و سمبل ها و خدایان (به قول وی یونانی) بر پشت سکه های اشکانی پرده از توطئه های سازندگان و مخترعین امپراتوری اشکانی بر می دارد (اشکانیان ، ۳۰۰). وی در یک اشتباه موحش star (ستاره) را هم که در خاورمیانه سابقه ی حداقل پنج هزار ساله دارد نمادی یونانی معرفی می کند(!!). باید بگویم که یونانی دانستن «ایستر» (خدای مورد احترام مانناها) که همان ایشتر(=عشتار) اساطیر اِکدی و بابلی است و به صورت «استر»(=ستاره) وارد تورات شده است ، نشان می دهد که آقای پورپیرار با بوم شناسی واژه های مشرق میانه فاصله های کیهانی دارد! و اینکه نمادهای «هلال»، «عقاب» و «اسب» سکه های پارتهی را به عنوان سند یونانی بودن پارت ها بدانیم کم خردی است. به عنوان مثال نماد «هلال» از سپیده دم تاریخ در مشرق میانه جزء مشهورترین نمادهای مذهبی سومری ها، اکدی ها، کاسی ها، بابلی ها و

آشوری ها و اقوام دیگر بوده و به کرات در سنگ نگاره ها و الواح سنگی به نمایش درآمده است. نماد عقاب نیز علاوه بر اینکه در اسناد بین النهرین تکرار شده از سپیده دم تاریخ مصر نیز جزو نماد دینی و حکومتی مردم مصر نیز بوده و هم اینک نیز این نماد بر پرچم رسمی این کشور نقش بسته است. باید گفت که در گذشته ی دور استفاده از نمادهای مذهبی ملل دیگر، رسمی

شایع و فارغ از تعلقات سیاسی و قومی بوده است. به عنوان مثال آنتیوخوس اول پادشاه سلوکی (یونانی) کماژن (از ۶۹ تا ۳۴ ق.م) مجسمه ی میتراس (میترا) ایرانی، و مجسمه ی آپولون یونانی را به همراه مجسمه ی هرمس (=هرمز) ایرانی و مجسمه هراکلس (هرکول) یونانی را به همراه مجسمه ی آرتاگنس (بهرام) ایرانی برپا ساخت و مراسم دائمی برای عبادت این خدایان یونانی و ایرانی مقرر کرد(رک: کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ۶۶) اما این اقدام آنتیوخوس چیزی از یونانی بودن وی کم نمی کند.

۱۳- لوحه های پارسی نسا یا به عبارت دیگر هزوارش های پارسی نسا که با الفبای آرامی نوشته شده اند از طرف یک دانشمند مسلمان به نام «صلاح الدین دیکر» به کمک زبان ترکی قرائت شده است. طبق قرائت این دانشمند در لوحه های مذکور واژه های اصیل ترکی از جمله دده (پدر): آری (تمیز): دوزدو (ساخت): سئو (محبت): شاد (شاهزاده): بیز (ما): آت(ماق): (انداختن): تور/ دور(ماق): (برخاستن): ائش(تای- جفت) و ده ها کلمه دیگر شناسایی شده است(رک: ایران تورکلری نین اُسکی تاریخی، جلد دوم، ۳۵۶ الی ۳۶۶). آقای پورپیرار که لاف مخالفت با تمام خاورشناسان غربی را می زند (ولی در عین حال برای اثبات تئوری هایش به نوشته های آن ها متوسل می شود!) علی القاعده می باید از یافته های یک دانشمند مسلمان استقبال بکند، ولی او هرگز یافته های «صلاح الدین دیکر» و صدها دانشمند مسلمان دیگر را قبول نخواهد کرد، زیرا قبول نظریات و یافته های آنان به منزله ی مرگ تئوری وی در مورد اشکانیان خواهد بود و به همین خاطر است که وی حقیقت گویی مورخان آذربایجان در مورد اشکانیان را اشتباه محش می خواند! من به عنوان یک پژوهشگر تاریخ فرضیه ی او در مورد یونانی بودن اشکانیان را به منزله ی یک حمله انتحاری ناموفق و تروری نافرجام می دانم.

۱۴- آقای پورپیرار می گوید که اشکانیان یا به قول وی ارشکوسیان یونانی امپراتوری گسترده ای نبوده است، اما فراموش کرده است که در صفحه ۶۷ کتاب خود تمامی ایران، هند، افغانستان، خراسان، قفقاز و آسیای صغیر را قلمرو ارشکوسیان یونانی خود دانسته است!!!! آیا حاکمیت بر چنین قلمرو گسترده ای امپراتوری نیست؟

۱۵- آقای پورپیرار مدّعی است که به قول وی اشکانی سازان با عمد کامل، تمام واژه های روشنگر موضوع سکه های اشکانی را از فرهنگ های زبان یونان اخراج کرده اند و برای او مسلم است که امروز هیچ فرهنگ کهن یونانی مانده از یک هزاره پیش نداریم و نهضت فرهنگ نویسی بسیار جدید و عمدتاً متعلق به قرن اخیر است! (اشکانیان، ۲۷۲). به دریافت من در اینجا دو توهین آشکار به یونانی ها شده است. اول اینکه آن ها دو دستی افتخارات تاریخی خود را تقدیم اشکانی سازان کرده اند تا آن را به رقیب تاریخی خود ایران ببخشند(!؟) و دوم اینکه یونانی ها آنقدر بی فرهنگ بوده اند که تا یکصد سال پیش هیچ لغت نامه ای نداشته اند!!!! من نمی دانم یونانی ها با این ادّعی آقای پورپیرار چگونه معانی واژه های منظومه های ایلیاد و اودیسه را تاکنون ضبط کرده و محفوظ نگاه داشته اند؟ چون دسترسی به آتن هزینه گزاف مالی می طلبد، در اینجا از وابسته فرهنگی سفارت آتن در تهران می طلبم که ما را در قبول ادّعی آقای پورپیرار یاری کند!!

۱۶- آقای پورپیرار می گوید که آنن در ۱۴۶ پیش از میلاد سقوط کرده و یونانیان پس از فروریزی آنن و بعد از این تاریخ به سلوکی ها در شرق میانه پناهنده شده اند (اشکانیان، ۲۶۲). اما پورپیرار در اینجا خبط بزرگی کرده است که فرضیه ی جدید او را عقیم می کند و آن این است که در سالهای ۱۴۰-۱۳۰ قبل از میلاد سلسله ی سلوکی باکتريا (باختر) منقرض شده و جای آن ها را قبایل صحرا گرد آذیانی، پازیانی، توخاری و ساکار اوک گرفته بودند و یونانیان دیگر هیچ پایگاهی در شرق ایران نداشتند (رک: رنه گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ۷۴؛ آلفردفن گوتشمید، تاریخ ایران، ۱۰۴). در سال ۱۲۸ قبل از میلاد وقتی یک مأمور چینی به باختر رفت و گزارش تهیه کرد دیگر هیچ یونانی سلوکی در مصدر کار نبود و یونان، افغانستان را برای همیشه از دست داده بود.

۱۷- در اینکه قوم یا اقوامی به نام آریا در طول تاریخ وجود خارجی نداشته اند به اندازه خردلی هم نباید شُبهه ای کرد و در این خصوص من سه مقاله ی مفصل به زبان های ترکی و فارسی منتشر کرده ام. لذا من در این مورد با آقای پورپیرار هم داستانم که واژه ی «آریا» در کتیبه های داریوش و خشایارشا مفهوم قومی و نژادی ندارد. این مطلب که خاور شناسان، اوستا شناسان و کتیبه خوانان تاکنون نتوانسته اند برای این واژه معنی یکسان و واحدی ارائه کنند و معانی فرضی آن ها عمدتاً با یکدیگر متناقض است؛ خود گواهی است بر این مطلب که آنها در فهم درست این واژه کم آورده اند. از میان معانی «شریر» (کنت و شارپ)، «بی دین» (بریان)، «بی ایمان و نافرمان» (ابوالقاسمی)، «بی وفا و حق ناشناس» (راشد محصل) و ... که برای واژه «آریکا» ارائه شده و داریوش آن را در کتیبه ی بیستون به عنوان صفتی برای یاغیان داخلی به کار برده؛ می توان استنتاج کرد که واژه ی «آری» بدون پسوند منفی ساز «کا» مفهوم و معنای مثبتی داشته است. این واژه در اوستا آنگونه که «ای.م. دیاکونوف» به درستی دریافته است به مفهوم فرد زردشتی است. «م.م. دیاکونوف» هم عقیده ای مشابه «ای.م. دیاکونوف» دارد، اما با اندکی تفاوت می گوید: «در نزد زردشتیان «آریا» فقط به قبایل ده نشین زردشتی اطلاق می شده است» (تاریخ ایران باستان، ۹۷). با توجه به این مراتب می توان درک کرد که چرا داریوش خود را آریایی پسر آریایی خوانده است، چون او در نظر مردم ایران غاصب دین و سلطنت بود و گنوماتای مغ را کشته بود (و مغ کش بود) و سیمای ضد دین و ضد مذهب رایج مغان را داشت و آریایی (= زردشتی) نبود. داریوش با گفتن اینکه او آریایی (= زردشتی) بوده و پدرش نیز مذهب زردشتی داشته از مردم برائت می طلبیده است. او در واقع صفتی را که مردم از او داشتند (آریکا) به دشمنانش برگشت داده است. لفظ «چیتر» در معنای «نژاد» که خاور شناسان آریانیست آنرا تبلیغ کرده اند جعلی است؛ و اگر خیلی خوش بین باشیم واژه ی «چهره» (سیما، روی) امروزی می تواند مترادف «چیتره» باشد ولی به هیچ وجهی نمی توان از آن مفهوم قومی برداشت نمود، زیرا مورد مشابهی که «چیتره» با آن ترکیب شده و مفهوم قومی را برساند در متون به اصطلاح فارسی باستان و دیگر زبان های به اصطلاح ایرانی وجود ندارد و واژه ی «منوچهر» گواه این معنی است. برداشتی که آقای پورپیرار از واژه آریا و آریکا در کتاب اشکانیان دارد با براشت قبلی او در کتاب هخامنشیان تناقض دارد. او در کتاب هخامنشیان به پیروی از

تحلیل غلط فقه اللغة ای شیخ محمد مردوک «آریا» را به معنی «آتش» گرفته و آرشام را آتش دیرین(؟) و آریارمن را آتش انبوه(؟) معنی کرده بود! (هخامنشیان، ۲۴۳). اما در کتاب اشکانیان آریا را به معنی شرارت و شورش آورده (ص ۲۰) و این نشان می دهد که وی علاوه بر تزلزل رأی متکی به هیچ اصول و قاعده ی معینی نیست. واژه ی «آریا» چنانکه من در یکی از مقاله هایم در همین مجموعه نشان داده ام، مثل واژه های دینی آرتا، مزدا، اهورا، بغا (= بگه، بگ، بگ) بسیار باستانی تر از ظهور زردشت و هخامنشیان در تاریخ می باشد و در حقیقت واژه ای متعلق به زبان ملت های بومی مشرق میانه و بطور دقیق تر متعلق به هوریان التصافی زبان می باشد. این واژه نخستین بار در قرن بیست و سوم قبل از میلاد (به توریخ دیاکونوف) در نام پادشاه هوری اورکیش و نامار (= نامری)، سرزمین های واقع در زاگرس مرکزی به نام «آریزن» (Arisen) پسر سدرمت (Sadar mat) دیده می شود (رک: ایران در سپیده دم تاریخ، ص ۲۹). واژه ی «آری» امروزه در هیچ یک از زبان های عالم ریشه ی واضیح ندارد الا زبان های ترکی. البته این بدان معنی نیست که مثلاً هخامنشیان از عناصر تُرک بوده اند بلکه وجود این واژه در زبان های تُرکی به صورت «آری» و «آرین» و در مغولی به صورت «آرو» و «آرون» بیانگر این واقعیت تاریخی است که عناصر تُرک زبان بطور قطع و یقین در ترکیب ملت های التصافی زبان مشرق میانه دخیل بوده اند و ملت های غیرالتصافی زبان اعصار بعدی از خزینه ی لغات بومی و ریشه دار مشرق میانه متأثر شده اند. «آری» در لغت تُرک به معنی پاک و مطهر می باشد.

۱۸- آقای پورپیرار در کتاب اشکانیان تشبئی کرده است تا به نوعی ردّ آتش را در معنی جدیدی که از واژه ی آریا به دست داده گم نکند و به همین خاطر واژه «آر = ar» را تلفظ صحیح واژه «آری» دانسته و می گوید که در فارسی کهن! کلمه ی «آر» به معنی شورش کردن و آتش افروختن می باشد. آدرس صحیح او نیز لغت نامه عربی به فارسی متهی الارب و لغت نامه ی ناشناخته «تاج المصادر» می باشد! لغت نامه ای که حتی دکتر محمد مُعین نیز مشخصات آن را نمی دانسته است! من به این قسمت از گفتار پورپیرار بدین جهت پرداختم که او می گوید به گمان وی سرزمین «اران» را که در جغرافیای خَزران است، سرزمین شورشیان می گفته اند(!!!؟). این محقق راه گم کرده مُرادش از شورشیان «شیریان» است و وقیحانه ولایتی از سرزمین آذربایجان تاریخی^{۱۱} موطن حکیم نظامی و خاقانی و شیخ شامل و صدها ادیب، شاعر، هنرمند و عالم دین را «سرزمین شیریان» می نامد. به دریافت من این نامگذاری و لغت شناسی در خور حقارتِ ذهن و اوج فُضاحت مؤلف کتاب اشکانیان است. آران در لغت تُرک به مناطق جلگه ای و هموار گرمسیر گفته می شود، اما در هیأت «آران» با واژه ی «آرن» به معنی مردان در دیوان لغات التُرک کاشغری و «ایران» استرآبادی به معنی «آزاده مردان» که صورت جغتایی آرن می باشد، در ارتباط است. به نوشته ی «سارا آشور بیگی» «با نام آران به غیر از زبان تُرکی در هیچ یک از زبان های قدیمی مشرق برخوردار نمی کنیم. ما با نام آران هنوز هم در زبان ترکی برخورداریم. این نام مربوط به زبان یکی از طوایف اوغوز به نام «سالور» است». (رک: محمود اسماعیل، تاریخ آذربایجان).

۱۹- آقای پورپیرار که می گوید ریشه ی واژه ی ارشک (=ارسک) را در زبان یونانی یافته و Arxy ریشه ی ارشک می باشد! با این توان علمی علی القاعده می بایست ریشه ی اسامی پادشاهان به قول وی یونانی اشکانیان مانند : ارتابان (=اردوان)؛ میترادات (=مهرداد)؛ فرااته (=فرهاد)؛ تیریدات (=تیرداد)؛ بالاش؛ گوترز (=گودرز)؛ ساناتروک؛ اُرد = orod ... را در زبان یونانی نشان می داد! و یا لاقلاً نشانی از استعمال این نام های یونانی(!!!) را در زبان یونانی معاصر به عنوان اثبات درستی گفتار خود به رُخ ما می کشید! ولی پورپیرار با یک لشکر از لغت سازان دساتیری هم نمی تواند این کار ناممکن را ممکن سازد! او تنها می تواند تشبّشی کرده و ارتابان پارتی را با آرته میس یونانی مقایسه کند ، چون واژه «آرتا» در ترکیب هر دو نام وجود دارد، ولی من ریشه هوری واژه آرتا را نشان داده ام و دست ایشان در این مقایسه ی فرضی هم بسته است.



نقش عقابی باسرشیر بر روی
یک ظرف آیینی سومری

۲۰- استرابون یونانی گزارشی در مورد اشکانیان دارد که دیدگاه شناخته شده جهان هم عصر اشکانی را در مورد تبار ارشک و حضور طبقه ی مغان در شورای حکومتی پارتی ها را منعکس می کند. استرابون می گوید: «بعضی ها می گویند که ارشک دارای تبار سکایی بوده است، و حال آن که دیگران او را باکتریایی (اهل باختر یا بلخ) می دانند. شورای پارتیان بنا به گفته «پوسانیدوس» شامل دو گروه است، یکی خاندان سلطنتی و دیگری دانایان و مغان که از میان آنان، پادشاهان انتخاب می شوند» (خاستگاه پارتی ها، ۱۸). آقای پورپیرار باید پاسخ بدهد که یونانیان از لحاظ تعلّقات مذهبی چه مناسبتی با طبقه ی «مغان» زردشتی داشته اند؟! هم چنین این پرسش از او می شود که چرا استرابون یونانی از تبار سکایی و بلخی ارشک سخن می گوید ولی هیچ سخنی از تبار یونانی ارشک نمی کند؟! نکند که حزب شعوبیه در پیش از اسلام نیز فعالیت داشته و دو شاگرد یونانی به نام های استرابون و پوسانیدوس تربیت کرده باشد؟! آقای پورپیرار جواب دیگری هم بلد است: این سند وارداتی است!

۲۱- در میان برخی پژوهشگران تاریخ اشکانیان این اتفاق نظر وجود دارد که پارت ها همان «آن-هسی» (An-hsi) های منابع چینی هستند. آن ها برای اثبات این موضوع نام «آر-سک» را با نام «آن-سی» مقایسه کرده (ar-sak = an-sick) و این دو نام را یکی می گیرند. آنها به این دلیل که در زبان چینی مخرج (R = R) وجود ندارد معتقدند «آر» در این زبان به صورت «آن» ادا شده است. آنها می گویند نام آرس ها در منابع هندی و اویغوری به صورت آرسی (Ar-ci) ادا شده و در زبان ختنی نیز به صورت «انگ ها» ضبط شده است (خاستگاه پارتی ها، ۷۲؛ میراث باستانی ایران، ۲۷۹). لوزینسکی می گوید که «آرس» به معنی اژدهاست و پرچم اشکانیان در جنگ کاره (حران) به شکل اژدها بوده است (خاستگاه پارت ها، ۲۴). ریچارد

ن. فرای از زبان دیگران و دکتر محمد جواد مشکور نیز به پیروی از «فرای» ضمن تأکید بر مأخوذ بودن «ارساک» از «ارشان» به اصطلاح اوستایی (و فی الواقع ترکی) به معنی «نر و مرد پهلوان» احتمال داده اند که واژه ی ارسک ممکن است با واژه ی اوستایی ارسه (arasa) به معنی خرس که توتمی به شمار می رود، ارتباط داشته باشد (میراث باستانی ایران، ۲۹۱: تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان، ۱۰۸). من ضمن تأکید بر درستی فقه اللغه ترکی ارسک در معنای «مرد زرنگ» یا مرد پهلوان با توجه به دو معنی پیشنهاد شده ازدها و خرس، احتمال ارتباط واژه «ارسلان»^{۱۲} (Arslan) ترکی به معنی «شیر» را با نام قوم «آرس» مطرح می کنم. آقای دکتر محمد جواد مشکور مورخ آریائیسست آذربایجانی ما این اقرار مهم را کرده است که آرس ها (= آرسی ها) همان طوایف ترک نژاد یوئه چیه بوده اند و یونانی ها آن ها را «آسی ای» و نیز کوشی (بخوانید: کوشان) می خواندند (تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان؛ ۱۶۱). آنچه مسلم است این اقرار، اجتهاد شخصی محمد جواد مشکور نیست و بطور قطع و یقین انعکاس نظراتی است که برخی دانشمندان غربی در مورد آرسی ها (= آرس ها) یعنی آنسی های منابع چینی و ارس های منابع هندی و اوغوری ابراز داشته اند.

۲۲- آقای پور پیرار در کتاب اشکانیان خود به طور تلویحی تشبیه کرده است تا نام کنونی آذربایجان را اسمی یونانی (!!!) معرفی کند (صفحات ۱۴۲-۱۴۱). استنباط او این است که چون جغرافی دانان یونانی نام این ایالت را به صورت «آتروپاتن» ضبط کرده اند پس آتروپاتن (= آذربایجان) اسمی یونانی است که پس از حضور اسکندر در جغرافیای شرق میانه بر این نقطه گذارده اند (!) (صفحات ۱۴۳-۱۴۲). او این استنباط را بر اساس توضیح اعتمادالسلطنه در «دررالتیجان»، درباره ی سابقه ی تاریخی نام آتروپاتن (آذربایجان) کرده است. اما این استنباط شخصی پورپیرار مانند بسیاری از استنباط های شخصی وی غلط و بی اعتبار است. من برای بی اعتباری و نادرست بودن این استنباط دو دلیل می آورم: دلیل اول این که واژه ی مرکب آتروپات یا آتورپات قرن ها قبل از ظهور اسکندر و یونانی ها در ایران معمول بوده و یونانی ها این اسم را از زبان ساکنان ایران أخذ کرده اند. و در ضمن باید یادآوری کنم که «آتروپات» قبل از رسیدن سپاهیان اسکندر به ایران نام ساتراپ ایالت وسیع «ماد» بوده است و یونانی ها نمی توانسته اند در نامگذاری این ساتراپ مادی دخالتی داشته باشند (!) و ایضاً استرابون (کتاب یازدهم، فصل ۱۳) به صراحت می گوید که ماد به دو بخش تقسیم می شود: یک بخش آن را ماد بزرگ می نامند که پایتخت آن اکباتان است و بخش دوم، ماد آتروپاتن است و این سرزمین نام خود را از نام فرمانده «آتروپات»، همان که از تابع شدن این سرزمین به مانند ماد بزرگ به مقدونی ها (= یونانی ها) جلوگیری کرد، گرفته است. دلیل دوم این است که یونانی ها نام مملکت همجوار آتروپاتن یعنی آثور (= آسور؛ آشور) بیست قرن سابقه دار منابع اکدی، بابلی را «آتوریا» نوشته اند و هیچ عقل سلیمی نمی پذیرد که «آتوریا» اسمی یونانی است (!!!؟).

۱- مصاحبه حبیب اله اسماعیلی از گروه تاریخ روزنامه ایران با آقای عبدالله شهبازی که طی شش شماره در بهمن ماه ۱۳۷۶ به چاپ رسید. این مصاحبه به همراه دو مقاله دیگر از طرف مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی تحت عنوان «نظریه ی توطئه، صعود سلطنت پهلوی و تاریخ نگاری جدید در ایران» در سال ۱۳۷۷ به صورت کتاب منتشر شده است.

۲- رک: دوازده قرن سکوت، بخش دوم صفحات ۳۰۲ و ۳۰۳.

۳- رک: آلفرد فن گوتشمید، تاریخ ایران، صفحه ۲۴۸. نام دو اثر تحت:

Foy vaillant. Arsacidarum imperum(paris, 1728).

L.Du Four de longuerue Annals Arsacidarum.(strsburg, 1732)

۴- رک: فیلیپ لوزینسکی ، خاستگاه پارت ها ، ص ۹۹. دکتر محمد جواد مشکور در تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان، صفحه ۱۰۳، سخن جورج راولنسون را تحریف کرده است.

۵- رک: شیرین آکینر، اقوام مسلمان اتحاد شوروی ، ۴۹۰، دکتر جواد هیئت ، سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی ، ۳۸۳.

۶- رک: میرزا مهدی استرآبادی ، فرهنگ سنگلاخ، ۱۶۶

۷- 30, I (1955).Cf.L.Krader(qan- qaxan and the beginning of mingol king ship) central Asiatic journal

۸- رک: تامارا تالبوت رایس، سکاها، ۳۱

۹- ساک در زبان ترکی علاوه بر معانی داده شده ، در لهجه یاقوتی به معنی انسان است.

۱۰- رک: آلفرد فن گوتشمید، تاریخ ایران، ۲۰۳-۲۳۶. تُخارها، آنگونه که از تقطیع نامشان بر می آید عناصری ترک بوده اند، اما خاور شناسان ماهیت قومی آنها را مغشوش کرده اند. تُخ (tox) در لهجه اوست های قفقاز به معنی جنگ و تُخار به معنی جنگجوست(خاستگاه پارت ها، ۳۸). تُخ همان واژه ترکی امروزی دوگ (به معنی جنگ) و تُخار (دوگ+ار= دوگر) به معنی مرد جنگنده یا جنگاور است. پسوند (ار) در اسامی بسیاری از اقوام ترک مانند مجقار(مجار)، بولغار(بلغار) ، خزر، قاجار و ... دیده می شود.

۱۱- آران ولایتی است از آذربایجان (برهان قاطع)

۱۲- مقایسه کنید با واژه های قاپلان (پلنگ) ؛ سیرتلان (کفتار)؛ ایلان(مار) و...